

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضین اروحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف

دلیل سوّمی که برای اعتبار سیره اقامه شده است و یا می‌توان اقامه کرد از راه ادله
وجوب ارشاد جاهل و تبلیغ شریعت می‌باشد، این دلیل دو بیان دارد:

بیان اوّل این است که از نظر فقهی ادّعا شود که بر جمیع افراد مکلف امام باشد یا غیر
امام بر همه مکلفین واجب است جاهل را نسبت به احکام ارشاد کند، به او حکم خدای
متعال را تعلیم کند، بر همگان واجب است. وقتی که ارشاد جاهل بر همه واجب بود جایی
که سیره عقلاً بر یک امری است که حرام است، آنها یک کاری میکنند و سیره آنها بر کاری
است که حرام است و یا سیره آنها بر ترک امری است که آن امر در واقع واجب است،
در اینجا اگر امام علیه السلام اظهار علم نفرماید که این کار شما حرام است یا آن کار
شما ترک واجب است، این واجب است و آن حرام است، این بر خلاف وظیفه عمل کرده
است و چون امام معصوم است و بر خلاف وظیفه عمل نمی‌نماید پس این کشف می‌کند
که اینها بر خلاف وظیفه عمل نمی‌کنند و این کار حرام نیست و آن کار که ترک کرده اند
واجب نیست.

پس از راه وجوب ارشاد جاهل به ضمّ اینکه امام علیه السلام معصوم است و گناه
نمی‌فرماید، این تقریر اوّل.

تقریر دوّم این است که امام بما هو امام یک وظیفه‌ای دارد، آن قبلی بما هو مکلف بود که
با سایر مکلفین برابر است، بیان دوّم این است که امام بما هو امام که مبین شریعت
است و مبلّغ احکام است و اصلاً وظیفه اش همین است که تبلیغ شریعت و تبلیغ احکام
الهی بفرماید، وقتی ببینید که سیره مردم -همه مردم و یا شهری که ایشان زندگی می‌کند
و یا جایی که می‌شود سخن ایشان به آنها برسد- آنها بر یک امر حرامی سیره شان قرار
گرفته است و یا بر ترک یک واجبی سیره شان قرار گرفته است از باب تبلیغ شریعت و
هدایت امت که وظیفه خاصّ امام است و اصلاً عمده وظیفه امام هم همین است -اگرچه
برای پیاده کردن احکام هم می‌باشد- اگر سکوت فرمود و ردع نفرمود معلوم می‌شود که
این حرام نیست و الا لوجبّ علیه از باب امامت که بفرماید این حرام است و با این گفتن
آنها را ردع کند، یا بفرماید که این چیزی که سیره شما بر ترک آن است و انجام نمی‌دهید
این شیء واجب است و با این تبلیغ وجوب را بفرماید و چون نفرموده است وضع این
است بنابراین معلوم می‌شود که این سیره خراب نیست و می‌شود طبق آن عمل کرد و یا
این چیزی که ترک می‌کنند ترک واجب نیست بنابراین می‌شود.

بنابراین با این بیانی که عرض شد روشن شد که محدوده استفاده از سیره طبق این دلیل این است که حرام نیست، این است که واجب نیست، اما حالا حرام نبود چه حکمی دارد؟ واجب نبود چه حکمی دارد؟ این را دیگر دلالت نمی‌کند مگر ضمّ به آن بکنیم که روایاتی را کی می‌گوید هر واقعه‌ای حکم دارد و آن وقت به تناسب جهات دیگر بفهمیم که حکمش چیست.

بنابراین این سیره در استدلال در آن موارد هم دخل دارد با ضمّ آن روایات.

می‌فرماید: «الدلیل الثالث: وجوب إرشاد...»

س: ...

ج: نه در دلیل اوّل امر به معروف و نهی از منکر بما أنّه امام بر آنها واجب نیست آن بما أنّه مکلف می‌باشد اما در اینجا خیر، یک وظیفه‌ای امام بما أنّه امام دارد که اصلاً امام تُصَبّ برای اینکه تبلیغ شریعت بفرماید، تبلیغ احکام بفرماید و هدایت مردم کند، این یک وظیفه جدیدی است غیر از آن وظیفه همگانی که بر عهده همگان است.

«الدلیل الثالث: وجوب إرشاد الجاهل و تبلیغ الشّریع». یُمكن تقریب الدلیل المذكور بوجهین:

الوجه الأوّل: إنّ وُشاد الجاهل واجبٌ علی کلّ مکلف امام باشد یا غیر امام باشد، حال این بحث فقهی اش در جای خودش است که به چه دلیل این ادّعا را بکنیم؟ بعضی‌ها مثلاً به آیه نفر استدلال کرده اند «فلولا نفر من کلّ فرقة طائفه لیتفقّھوا فی الدّین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلّهم» که بروند دین را یاد بگیرند و بیایند ارشاد کنند و انذار کنند، پس دارد واجب می‌فرماید، یا به بعضی از روایات که «فالیبلغ الشّاهد الغائب» کسی که حکم را فهمیده است برساند و ابلاغ کند به دیگرانی که جاهل هستند و نمی‌دانند «فالیبلغ الشّاهد الغائب». یا از راه دلیل عقلی که «اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشیند گناه است» خب عقل می‌گوید این را، می‌گوید وقتی جاهل است، تو که بلد هستی چرا دستش را نمی‌گیری و هدایتش نمی‌کنی؟ اینها دلیل‌هایی است که گفته می‌شود عقلاً و کتاباً و سنّتاً برای این. اینکه این ادله درست است یا درست نیست و حدودش چه مقدار است علی عهد الفقّه، اینجا به عنوان یک اصل موضوعی از آن استفاده می‌شود.

«إنّ وُشاد الجاهل واجبٌ علی کلّ مکلف بالآیات الکریم» آیات متعدد مثلاً همین آیه نفر که خواندیم، آیه کتمان که می‌فرماید کسی که چیزی را می‌داند اگر کتمان کند ملعون است و بعض آیات دیگر «و الأحادیث الشّریف و العقل العملی» که اینها را توضیح دادم «فیجب علی المعصوم علیه السلام بما هو مکلف» نه بما هو امام و مبلّغ للشّریع «أن یردع العقلاء لو قامت سیرهم جهلاً أو غفلاً علی ترک واجب أو ارتکاب حرام» این غفلاً را اینجا آوردند. در آن دلیل قبلی مورد غفلت امر به معروف و نهی از منکر لازم نبود چون غفلت باعث می‌شد تنجّز نداشته باشد اما غفلت باعث نمی‌شود که ارشاد جاهل نکنی، غفلت یعنی اینکه باید ارشاد جاهل کنی، و لو او جاهل است، و لو غافل است باید از غفلت بیرون بیاوری و یادش بدهی، و لذا اینجا غفلاً هم اگر این دلیل درست بشود آن اشکال آنجا را ندارد.

«لو قامت سیرهم جهلاً أو غفلاً علی ترک واجبٍ أو ارتکاب حرام، فلو لم یردع (امام علیه السلام) عن سیر یُستکشف منه عدم کونها مخالفاً للشّرع» چرا؟ به ضمیمه آنکه آنجا

اضافه کردیم و دیگر اینجا نامش برده نشده است، به ضمیمه اینکه امام خلاف وظیفه که انجام نمی‌دهد، معصوم است، پس این کشف می‌شود. بله اگر دیگری نکرد و علما نکردند این کشف نمی‌شود مگر اینکه عدالتش محرز باشد إما وجداناً و إما به استصحاب.

«الوجه الثانی: انّ تبلیغ الشّریع و بیان الشّریعه للنّاس حتّیّ للأجیال المتأخّره واجب علی المعصوم علیه السلام و یكون من شؤون المعصوم، فلو علم و لو من طریق الغیب بأنّ العقلاء سوف تستقرّ سیرتهم علی شیء مخالف للشرع وجب علیه بیان ذلك و إیصاله إلیهم بالطّرق المتعارف» این بیان دوّم یک مقدار دایره را وسیع تر می‌کند و آن این است که امام وظیفه اش این است که ابلاغ احکام کند مخصوصاً دین خالد، دینی که الی یوم القیامه دیگر دین دیگری نخواهد آمد، این دین برای همگان است الی یوم القیامه، اینجا امام علیه السلام باید ارشاد کند هم معاصرین خود را و هم اگر می‌داند که در آتی الزّمان -و لو به علم غیب بداند- که در آتی الزّمان سیره‌ای محقق خواهد شد که این خلاف است، امام علیه السلام باید به طرق متعارف، که طرق متعارفه معنایش این است که به اعجاز و اینکه در گوش هر کسی بگوید و اینها نیست بلکه همانطور که احکام دیگر را در روایات گفتند و کم کم به دست افراد رسیده است همینطور بفرمایند، اگر نفرمود معلوم می‌شود که آن سیره‌هایی هم که بعداً می‌آید اینها خلاف نیست، انجام حرام یا ترک واجب نیست.

«فسکوته کاشف عن موافقته لهم.» معلوم می‌شود که با این عقلا هم موافق است.

س: ...

ج: می‌خواهید اشکال کنید؟ المناقشه که آمد اگر اشکالی ماند آن وقت بفرمایید.

می‌فرمایند: «و الوجه الأوّل یثبت حجّیّ خصوص السّیر المعاصر و المتأخّر المعلوم عادياً بظهور ملامحها مع إمكان الردع عنها، و لو علی القول بلزوم إحراز الإمضاء و عدم کفایّ مجرد عدم الردع» می‌فرماید وجه اوّل که ارشاد جاهل بود بما أنّه مکلف این دایره اش ضیق است، همه مردم نسبت به اُجیال آتیه وظیفه ندارند، آن تکلیف همگانی برای اُجیال آتیه نیست بلکه اگر باشد برای کیست؟ برای معاصرین است و حالا اُجیال آتیه‌ای که می‌دانید، علائمش و شواهدی که به زودی چنین چیزی خواهد شد واضح است که اینجا ممکن است بگوییم ارشاد جاهل بر همگان واجب است. اما دلیل دوّمی که می‌گوید از باب امامت است، امامت اینگونه نیست که به طرق عادیه بدانید بلکه به هر طریقی که می‌داند، او آمده است تا بشر را هدایت کند و بشر را نجات بدهد.

پس بنابراین دلیل دوّم عمومیت دارد اما دلیل اوّل چون علی کلّ مکلف است خدای متعال برای همه مکلفین بما أنّه مکلف واجب نفرموده است للأجیال الآتیه باید چنین کاری نکنند.

و الوجه الأوّل که ارشاد جاهل واجب بود علی کلّ مکلف، اینطور بود موضوع، این «یثبت حجّیّ خصوص السّیر المعاصر (با معصوم) و المتأخّر المعلوم عادياً» و آن سیره متأخّری که به طور عادی معلوم است، چطور به طور عادی معلوم است؟ به سبب «باء» بظهور باء سببیت است، معلوم است به طور عادی به سبب ظهور ملامح و نشانه‌هایش «مع إن کان الردع عنها» با اینکه البته ردع از آن هم برای امام و یا برای هر مکلفی امکان داشته باشد، بتواند ارشاد جاهل بکند، این ردع را بتواند انجام دهد، او در زندان است اما تقیّه است و نمی‌شود گفت.

حجّیت او را ثابت می‌کند «و لو علی القول بلزوم إحراز الإمضاء» اگرچه ما قائل باشیم که

ما در باب حجّیت سیره‌ها به امضاء احتیاج داریم در این صورت امضاء هم معلوم می‌شود، امضاء هم حتّی کشف می‌شود. «بلزوم إحراز الإمضاء و عدم کفایه مجرّد عدم الردّع أو عدم وصوله» که اینها را چون قبلاً مفصلاً توضیح دادیم لازم نیست که من اینجا یکی یکی دوباره توضیح بدهم. یعنی، چون یک قول این بود که عدم الردّع واقعی کفایت می‌کند، امضاء نمی‌خواهیم بلکه عدم ردع کفایت می‌کند، یک قول این بود که همین که ردع به ما نرسید کفایت می‌کند، یک قول این بود که هیچ کدام از اینها کفایت نمی‌کند بلکه امضاء می‌خواهیم که این اُضیق الأقوال و اشدّ الأقوال و سخت ترین قول‌ها بود. می‌فرماید آن بیان اوّل این امضائی که اشدّ است حتّی علی هذا المسلك امضاء را اثبات می‌کند اگرچه ما این را قائل بشویم و آن دو را قائل نشویم، اگر آن دو را قائل شدیم که خیلی روشن است، مثلاً گفتیم همین که ردع به ما نرسید و ردع نکرده است... اگر امضاء هم بخواهیم باز ثابت می‌شود به واسطه این دلیل و معلوم می‌شود که همین حکم را دارد، چه حکمی؟ عدم الحرمة، حکم عدم الوجوب، این را معلوم می‌شود دارد.

«و الوجه الثانی (که بما هو امام بود) یثبت إمضاء مطلق السیر حتی المتأخّر المعلوم حدوثها بواسطه علم المعصوم علیه السلام بالمغیبات» حتّی آن که می‌داند هزار سال دیگر امام صادق سلام الله علیه می‌داند هزار سال دیگر یک تشکیلاتی درست می‌شود به عنوان بانک، اگر معامله با این بانک جهانی شده و سیره جهان الان بر این است و حضرت می‌داند از باب اینکه میبّین شریعت است آن موقع باید ردع کند حالا با یک الفاظ و با یک خصوصیات که منطبق بر این بشود، به یک شکلی این را ردع بفرماید و لو به علم غیب. از باب نهی از منکر نمی‌گوییم، از باب امر به معروف نمی‌گوییم بلکه از باب اینه میبّین شریعت هستی و باید شریعت را برای همه اُجیال چه معاصرین و چه بعدی‌ها روشن کنی، از این باب.

«و کلا الوجهین إنّما یثبتان إمضاء سیر العقلاء المتشرّعه لعدم وجوب إرشاد غیرهم بلائسبه إلى الفروع العملیه» یک نکته اینجا لازم است و آن این است که تارّ این سیره در بین عقلاء غیر متشرّعه به شرع اسلام است، تارّ این سیره یا برای همگان است -هم آنها و هم متشرّعین به شرع اسلام- یا خصوص متشرّعین به شرع اسلام است. این وجوب ارشاد جاهل برای این دوتای اخیر است اما اگر فقط سیره کفّار بر این است و اصلاً در متشرّعین به شرع اسلام نیست خب امام در آنجا لازم نیست فرمایشی بفرماید چون ارشاد کفّار بر امام واجب نیست، ارشاد چه کسانی بر امام واجب است؟ ارشاد متشرّعین که این احکام را خدا بر آنها جعل فرموده است اما آنها اصلاً ارشاد بر آنها لازم نیست. حال چرا لازم نیست؟ چون اوّلاً ادله ارشاد جاهل آنها را نمی‌گیرد، ثانیاً الان بر ما مثلاً و بر کلّ مکلفین لازم نیست که یهودی‌ها و زرتشتی‌ها و دیگران را مثلاً بگوید فلان چیز حرام است و فلان چیز واجب است، به ضرورت مذهب بلکه اسلام واجب نیست که ما برویم کفار و مشرکین و اینها را احکام اسلام را به آنها یاد بدهیم.

س: ...

ج: باشند، حتّی اگر فرض کنیم هستند بر ما واجب نیست که ما برویم تعلیم احکام نسبت به آنها بکنیم، این ادله وجوب آنجا را نمی‌گیرد. «فالیندروا قومهم إذا رجعوا إلیهم» و امثال ذلك این یعنی همان مؤمنین و همان متشرّعین و همان‌هایی که اسلام را قبول دارند.

س: ...

ج: بر امام هم نسبت به آنها واجب نیست، فرمودند بر امام هم واجب نیست.

س: ...

ج: عقل هم به خدمت شما حسن دارد اما الزام داشته باشد خیر، حتی گاهی هم ممکن است حسن هم نداشته باشد، حالا می‌گوییم چرا.

دلیل دوم: دلیل دوم این است که لغو است، ارشاد جاهل برای چیست؟ برای اینکه عمل کند، ما که می‌دانیم عمل نمی‌کند برای چه به او بگوییم؟ این ارشاد در جایی است که زمینه عمل او باشد و او اصلاً این دین را قبول ندارد، این چیزی که من می‌گویم واجب است او ممکن است حرام بداند یا برعکس. پس بنابراین ارشاد به او گفته اند واجب نیست.

حالا اینجا علی‌عهد فقه است و اینجا به عنوان اصل موضوعی است که ارشاد جاهل در مورد غیر متشرّعه به آن دین اسلام لازم نیست حتی ممکن است گفته شود نسبت به مذاهب دیگر هم بر ما واجب نیست. مسلم است اما حنفی است، شافعی است، حالا ما باید برویم یاد آنها بدهیم که این واجب است و این حرام است؟ ارشاد آنها هم لازم است؟ اینجا هم معلوم نیست بگوییم واجب است.

پس بنابراین این دو دلیل اثبات می‌کند، اگر این دو دلیل مناقشه نداشته باشد و صحت داشته باشد چه چیزی را اثبات می‌کند؟ اعتبار سیره‌های همگانی که متشرّعه در آن هست و یا سیره‌های خصوص عقلائی که متشرّعه هستند، نسبت به اینها.

«و کلا الوجهین إِمّا یُثبتان إِمضاء سیر العقلاء المتشرّعين» حالا یک سؤال ادبی هم اینجا هست که المتشرّعون باید گفته بشود؟ العقلاء المتشرّعين؟ یا العقلاء المتشرّعه؟

س: ...

ج: نه به عقلاء می‌خورد، صفت برای عقلا است دیگر. خب عقلاء جمع است.

س: ...

ج: پس بنابراین دو جور می‌شود هم بگوییم متشرّعين و هم متشرّعه هم می‌شود.

س: ...

ج: حالا یک دقت ادبی بکنید در اینجا ...

«لعدم وجوب إرشاد غیرهم» یعنی غیر از عقلاء متشرّعين «بالنسبة إلى الفروع العملية» اما ارشاد نسبت به توحید و عقائد اصلی اسلام مکتب آخری است که ممکن است بگوییم بر امام لازم است که به طور متعارف اینها را بفرماید.

س: ...

ج: بله دیگر چون ارشاد جاهل را از این باب داریم می‌گوییم.

س: ...

ج: آنها جاهل نسبت به حکم شرع می‌باشند، سیره‌ای دارند اما نمی‌دانند که این حرام است، یک سیره‌ای دارند اما نمی‌دانند که این حرام است یا سیره آنها بر ترک یک کاری است اما نمی‌دانند این کار واجب است شرعاً. پس جاهل هستند نسبت به آن وجوب و آن حرمت.

س: ...

ج: اما اگر بدانند از این باب نیست بلکه در آنجا از باب امر به معروف و نهی از منکر می‌شود چون منجر می‌شود بر آنها و از باب نهی از منکر است.

«المناقشة في الدليل الثالث: عدم ثبوت الإمضاء بمجرد وجوب إرشاد الجاهل و تبليغ الشريعة»

جوابی که هست این است که و لو ما این کبری را از شما بپذیریم و بگوییم یا به نحو اول و یا به نحو دوم بر امام واجب است ارشاد جاهل، یا بما أنه مكلفٌ یا بما أنه امامٌ، فرض کنید واجب است اما این نمی‌تواند این نتیجه‌ای که شما گرفته اید از آن بدهد، چرا؟ چون ممکن است، شما گفتید همین که امام سکوت کرد چون معصوم است معلوم می‌شود به وظیفه انجام داده است، جواب این است که ممکن است امام سکوت بفرماید و ارشاد هم نفرماید ترک وظیفه هم نکرده باشد، چرا؟ چون ممکن است وجوب ارشاد جاهل مبتلا شده باشد به یک مزاحم اقوی یا مساوی، هر تکلیفی که مبتلا شد به مزاحم اقوی باید صرف قدرت نسبت به مزاحم اقوی بشود و اگر به مزاحم مساوی شد مخیر است. دو نفر دارند غرق می‌شوند اینقدر، اینقدر را داریم اما قدرت انقاذ هر دو را نداریم خب اینجا عقل می‌گوید که مخیر هستیم که یا این را انقاذ کن یا آن را. اگر نه، یکی اهم بود و یکی مهم بود اینجا باید چه کنیم؟ قدرتمان را صرف اهم کنیم.

مثلاً فرض کنید که اگر یک مؤمن متقی کذابی دارد غرق می‌شود این یک طرف، از آن طرف یک واجب دیگری هم به گردنمان است که مثلاً حیوانی دارد غرق می‌شود، خب آن اهم است، حالا تازه مؤمن متقی کذا هم نباشد بلکه انسان محقون الدّم باشد خب دارد غرق می‌شود حالا یک گاو هم دارد غرق می‌شود من هم که قدرت بر هر دو ندارم معلوم می‌شود که آن اهم است و عقل می‌گوید صرف قدرت نسبت به آن اهم بکن.

خب ما چه می‌دانیم وضعیتی ائمه علیهم السلام را چطور بوده است، آیا مزاحم اهمی نبوده است؟ شاید بوده است، یا مساوی بوده و آن را اختیار فرمودند.

س: ...

ج: ما باید احرار کنیم تا بتوانیم به این دلیل تمسک کنیم چون ما باید بگوییم سکوت امام جایز نبوده است در این مورد، جایز نبودن در کجا است؟ در جایی است که مزاحم اهم نبوده باشد، مزاحم مساوی نباشد، همچنین ممکن است اصلاً تراحم نباشد بلکه یک عنوان ثانوی عارض شده باشد. در مواردی که عنوان ثانوی عارض شده باشد تراحم نیست بلکه عنوان ثانوی است، مثل أكل ميتة؛ أكل ميتة لا يجوز إلا للإضطرار. اینجا تراحم نیست بلکه شارع می‌گوید وقتی مضطر شدی لا بأس.

در باب تراحم ما دو تکلیف داریم، این تکلیف سر جای خودش هست و آن تکلیف سر جای خودش است اما من قدرت ندارم امتثال کنم. در عناوین ثانویه ما اصلاً دو تکلیف نداریم و

آن دو تکلیف از بین می‌رود به خاطر ... عنوان ثانوی، ضرورتی، اکراهی و امثال ذلک. مثلاً اگر تقیه عارض شد، اصلاً تقیه که عارض شد وجوب ارشاد جاهل وجود ندارد، نه وجوب ارشاد جاهل وجود دارد و یک تکلیف دیگری هم وجود دارد و آن ما قدرت بر هر دو نداریم. و ما چون وضعیّت ائمه علیهم السلام برای ما روشن نیست که چطور بوده است همه ائمه علیهم السلام نمی‌دانیم بنابراین از این دلیل نمی‌توانیم استفاده کنیم.

حال بخوانیم تا من آن تعلیقه‌ای که آن روز عرض می‌کردم اینجا عرض کنم.

«أَنَّهُ لَوْ سُلِّمَ وَجُوبُ إِرْشَادِ الْجَاهِلِ عَلَى الْمَعْصُومِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى التَّحْوِ الْمَذْكُورِ» به آن نحوی که در هم وجه اوّل و هم وجه دوّم ذکر شد «فَلَا يَثْبُتُ بِهِ إِمضاءُ السَّيْرِ الْعَقْلَانِيَةِ مِنْ عَدَمِ الرَّدْعِ» از این سیره، چرا؟ «إِذْ يُحْتَمَلُ هُنَاكَ وَجُودُ مَبْزُورٍ لِعَدَمِ إِرْشَادِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» یک مجوّزی یک مبزوری بر اینکه ایشان ارشاد نفرماید شاید وجود داشته است «كَرْعَايَ» واجب مزاحم اُهمّ أو مساوی یک واجبی که مساوی باشد، اهم باشد که حتماً باید صرف قدرت کند نسبت به آن، اگر مساوی باشد که مخیر بودند و صرف او کرده اند «أو ثُبُوتِ عُنْوَانِ ثَانَوِيٍّ لَهُ» عنوان ثانوی‌ای برای این ارشاد جاهل وجود داشته است که به خاطر آن عنوان ثانوی، مثلاً حرجی باشد، مثلاً موجب خوف باشد و امثال ذلک.

«فَهَذَا الدَّلِيلُ لَا يَتِمُّ لِإثْبَاتِ حَجِّيِّ السَّيْرِ الْعَقْلَانِيَةِ حَتَّى الْمَعَاصِرِ» و علی فرض التمامیّ یُمكن التمسک به لإثبات حَجِّيِّ السَّيْرِ الْخَاصِّ الْمُتَحَقِّقِ بَيْنَ الْعُقَلَاءِ الْمُتَشَرِّعِ مطلقاً علی الوجه الثَّانِي» اما اگر، حالا این دیگر تکرار است، می‌فرمایند که اگر -البته این دو دلیل تمام بشود- یُمكن التمسک به لإثبات حَجِّيِّ السَّيْرِ الْخَاصِّ الْمُتَحَقِّقِ است بین عقلاء ... سیره خاصّه باشد، یعنی برای یک شهری باشد، یک مردم خاصی باشد، لازم نیست سیره عامّه باشد، اگر این وجه تمام بشود، این دودلیل تمام باشد اثبات حجّیت سیره خاصّه هم با او می‌توانید بکنید، البته اگر به دلیل و وجه اوّل تمسک کنید: آنهایی که معاصرند یا ملامحش وجود دارد، اگر به وجه دوّم تمسک کنید مطلقاً. یعنی اگر امام صادق می‌داند که مثلاً در هزار سال دیگر مثلاً مسلمانان اندونزی، شیعیان اندونزی فلان کار را خواهند کرد، و لو برای اندونزی است، همان جا است و جاهای دیگر هم نخواهند کرد، آن دلیل بیان دوّم می‌گوید بر امام لازم است که چه کند؟ یک بیانی بفرماید که به آنها برسد به طرق متعارفه و آنها دست بردارند.

می‌فرماید که: «یُمكن التمسک به لإثبات حَجِّيِّ السَّيْرِ الْخَاصِّ الْمُتَحَقِّقِ بَيْنَ الْعُقَلَاءِ الْمُتَشَرِّعِ» مطلقاً علی الوجه الثَّانِي» آن مطلقاً یعنی چه معاصر باشد و چه غیر معاصر باشد «و فی خصوص ما اُطْلِعَ عَلَيْهِ الْمَعْصُومُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعِلْمِ عَادِيٍّ عَلَى الْوَجْهِ الْأَوَّلِ»

در اینجا همانطور که در امر به معروف و نهی از منکر عرض کردم به طور کلی نمی‌توانیم بگوییم که ما به این دلیل تمسک می‌کنیم اما به طور کلی هم نمی‌توانیم بگوییم این دلیل باطل است، بگوییم از راه ارشاد جاهل به طور کلی باطل است. این را باید فقیه فی کلّ مورد مورد واقعاً محاسبه کند و ببیند در اینجا واقعاً یک واجب اُهمّ یا مساوی که نیشغولی نباشد -مثلاً یک احتمال نیشغولی انسان بدهد- این وجود دارد یا ندارد؟ گاهی بعضی مسائل به گونه‌ای است جنسش و ذاتش که نمی‌توان گفت یک واجب اُهمّی مزاحمت می‌کرده با ارشاد جهّال نسبت به او، یک چیزی بوده که نه خوف سقیّه‌ای در آن است و حتّی گاهی آن واجب شاید به نفع جاهلین و اینها هم بوده است، خب اینکه این موارد گفته شود یک واجب اُهمّی یا یک واجب مساوی مزاحمت کرده است یا یک عنوان ثانوی جاری شده است. باید جا به جا فقیه ملاحظه کند و ببیند که آیا این احتمالاتی که می‌خواهد جلوی

تمسک به این دلیل را بگیرد واقعاً یک احتمال عقلانی متوقری است یا یک احتمال نیشغولی است که انسان اطمینان به خلافتش دارد؟ اطمینان به خلاف دارد که مزاحم نداشته است، اطمینان دارد که عنوان ثانوی نداشته است.

بنابراین این اشکالات خوب است که به ما بگوید این دلیل اینچنین نیست که بگوید مطلقاً اثبات کند حجیتش را، این درست است و نمی‌توان با این اثبات کرد حجیت سیره را مطلقاً، اما اینگونه هم نیست که این مناقشه‌ها و اینها باعث بشود که بگوییم مطلقاً باید دست از این دلیل هم برداریم.

س: ...

ج: بله می‌آید. باز آنجا البته باید توجه کنید. ببینید، اخیال متأخره گاهی است که به گونه‌ای است که با مسأله تدریجیت احکام مثلاً سازگار نیست، شرایط به گونه‌ای است که الان نمی‌شود گفت یا بعدها هم نمی‌شود گفت، مثلاً احتمال دارد -البته احتمال دارد- که بعضی از احکام اسلام وجود داشته باشد که تا معصوم نباشد اجرا کردن آن به گونه‌ای است که نمی‌توانند غیر معصوم درست دفاع کنند و این اسلام را ملکوک می‌کند، خب اینجا می‌گذارند برای معصوم، معصوم که هست متصل به علم الهی است و هر شبهه و هر چیزی را می‌تواند جواب بدهد، اما اگر اینطو نشد، فلذا بعضی از فقها که می‌گویند شاید اجرای حدود، آن حدودی که اسلام معین فرموده است، اجرای حدود مثل رجم و یا بعضی از احکامی که برای محارب است که مثلاً از کوه پرت کنید، یا از بلندی پرت کنید و یا دیوار روی آن خراب کنید و یا در چاله کنید و سنگ به او بزنید تا بمیرد، اینها را ما می‌گوییم اسلام فرموده و روی چشم و درست است. اما ممکن است گفته شود در عصر غیبت فقیه اینها را اجرا نکند و برود مجازات‌های دیگر را اجرا کند، مثلاً زندان کند و مجازات‌های دیگر را انجام دهد، چرا؟ ممکن است -ممکن است- باید ادله را دید، اگر از ادله اطلاق را استفاده کردیم می‌گوییم اطلاق اما ممکن است یک وجهی است و ممکن است بگویند اسلام که اجازه نداده است چرا به فقیه اجازه نداده و گفته است شما مجازات‌های دیگر را انجام دهید و این مجازات خاص را بگذارید برای زمان امام، چرا؟ برای اینکه شماها نمی‌توانید جواب بدهید و شما را ملکوک می‌کنند، می‌گویند شما خلاف حقوق بشر هستید، شما فلان هستید و ... اما اگر خود اسلام باشد، خود اولیاء اسلام باشند آنها که اینطور نیست آنها حقایق دستشان است و تبیین می‌کنند. از حرف‌های من بد برداشت نکنید، من نمی‌گویم اینگونه است بلکه می‌گویم «ممکن است» و الا اگر فقیهی از ادله استفاده کرد که اطلاق دارد به فقیه هم داده شده است بله، کما اینکه بعید نیست که فقیه این حق را داشته باشد. اما آنهایی که مثل میرزای قمی رضوان الله علیه یا محقق صاحب شرائع اینها نسبت به اجرای حدود برای فقیه اشکال می‌کنند اینطور نیست که خیلی آن حرف هم دور از آبادی است، ممکن است یک وجهش این باشد که گفته شده است، باید به ادله مقام اثبات مراجعه کنیم در باب حدود و اینها که ببینیم این حق به فقیه داده شده است یا داده نشده است.

س: ... وقتی در دلیل می‌گوید مع امکان ردع عنها ...

ج: آنجا که امکان دارد فقط ترجی است

س: ...

ج: بله امکان عرفی هم دارد، مگر کاری که مشقّت دارد امکان ندارد؟

س: ...

ج: بله امکان که دارد، خب کشته بشود، تازه همیشه هم که کشته شدن نیست، اذیت می‌شود، آزار می‌شود خب بشود.

س: ...

ج: خیر، حرج را رعایت کردن نیست.

س: ...

ج: حرج را رعایت کن نیست، حرج با نافی احکام است نه اینکه بگوید تو حرج را رعایت کن.

س: ...

ج: بله، فلذا این بحث هم شده است که در مواردی که شارع به حرج بر می‌دارد حالا اگر کسی رفت انجام داد، روزه برای او مشکل بود و شارع گفت حرج است و نمی‌خواهد بگیری، گرم حرجی بود حالا اگر انجام داد روزه اش درست است یا نه؟ برخی گفته اند درست است چون این مَنّت است نمی‌خواهد بگوید مصلحت ندارد، مصلحت هم دارد انجام دادی روزه ات درست است و قضا ندارد. نمی‌گوید مراعات حرج را بکن بلکه می‌گوید اگر حرج شد من تکلیفم را برداشتم، اما نه اینکه آن کار مصلحت ندارد ممکن است مصلحتش هم داشته باشد.

س: فرمودید مورد به مورد باید بررسی کنیم و ممکن است که مثلاً مصلحت ... بر ارشاد جاهل که وظیفه امام است بچرید، این که گفتند قبول اما اثباتاً وقتی که ما به سیره ائمه مراجعه می‌کنیم می‌بینیم خیلی از چیزهایی که خطّ قرمز ... هم بوده است اهل بیت به خواصّشان می‌فرمودند مثل تمتّع در حج، تمتّع در نکاح و حضور و خیلی از بحث‌های دیگر ...

ج: نه سیره آنها در همه چیز نیست، چند چیز است که فرموده اند ما در اینها تقیّه نمی‌کنیم، یکی مسح بر ... فرمود ما در این تقیّه نمی‌کنیم یعنی خدای متعال دستور داده است که اینجا تقیّه نکنید. بعضی چیزها را فرموده اند که ما در اینها تقیّه نمی‌کنیم، اما از این سیره در نمی‌آید که نسبت به همه چیز و همه جا همینطور است. این در نمی‌آید.

س: ...

ج: خیر، ببینید خصوصیات این جهات برای ما روشن نیست که بالاخره به چه نحوی بنا است که تبیین شریعت بشود و توضیح احکام الهی بشود، تبلیغ احکام الهی بشود. این برای ما خصوصیات و جهاتش روشن نیست.

س: ...

ج: بله بدعت هم گاهی می‌گذاشتند و حرف هم نمی‌زدند ائمه علیهم السلام.

س: یعنی سکوت مطلق؟

ج: بله روایت داریم که بعد از اینکه امیر المؤمنین سلام الله علیه روی کار آمدند، بعد این قضات به ایشان مراجعه کردند که ما الان هم آیین دادرسیمان طبق آنهایی بوده که زمان آنها بوده است و هم احکامی که می‌کنیم همینطور است حالا چه کار باید بکنیم؟ یک مرتبه که امیر المؤمنین نمی‌توانند تمام احکام آیین دادرسی و تمام احکام برای قضایای مختلف را به حسب این روایت که در تهذیب مرحوم شیخ است حضرت فرمودند حالا همانطور عمل کنید تا بعداً من بگویم، یعنی چون باعث می‌شود اگر قضا در جامعه نباشد هرج و مرج ایجاد می‌شود حضرت فرمود حالا همان‌ها را عمل کنید هم از نظر آیین دادرسی و هم از نظر احکام. خب در اینجا هم ممکن است چنین چیزی باشد که حضرت بفرمایند ما اگر بخواهیم بگویم چیزهایی پیش می‌آید و اینها پس فعلاً ... یا در صلاح تراویح چه بود؟ واً عمراً که بالا رفت حضرت گفت بخوانید.

س: ...

ج: بله، ولی بعداً که دیگر رد نکرد، حالا یک وقت از قبل می‌داند که این را الان بگویم بلوایی درست می‌شود و اسلام در خطر می‌شود و تشیع در خطر می‌شود که ممکن است اصلاً نفرموده است. همینطور که در بعضی از روایات هست که حضرت فرموده است هی سؤال نکن اگر سؤال کنی من می‌گویم و گرفتار می‌شوی. همین در روایات اخوان بود که حضرت فرمود سؤال نکن چون شما توانش را ندارید، پس معلوم می‌شود که اجازه به آنها هم داده شده است که یک مصالحی را در ابلاغ ببینند، درست است که آنها میبایست شریعت هستند اما در یک ... ویژه و در یک قانون خاصی که بین خودشان و خدای متعال است که ما اطلاع درستی از آن قانون هم نداریم.

دلیل چهارم برهان استحاله نقض غرض است که اصلش را بگویم و خصوصیات آن برای فردا که ...

برهان نقض غرض این است که غرض شارع از جعل احکام چیست؟ عمل مگر نیست؟ عمل به احکام است، غرض شارع این است. حالا اگر همه مردم یا عده خاصی سیره شان چه سیره عامّه باشد چه سیره خاصّه باشد همه اینها سیره شان بر انجام یک امری قرار گرفته است که آن محترّم است یا بر ترک یک کاری قرار گرفته است که آن واجب است، اگر اینجا شارع سکوت کند نقض غرض جعل آن حرمت نکرده است؟ آن حرمت را برای چه جعل کرده بود؟ برای اینکه اینها اجتناب کنند از آن، حالا که اینها دارند انجام می‌دهند، خب تو هم با گفتن اینکه نکنید این حرام است می‌توانی جلوی آنها را بگیری، اگر اینجا سکوت کند نقض غرض نکرده است؟

نقض غرض هم از نظر عقل عملی مستحیل است، قبیح است و قبیح هم که بر شارع مستحیل است، پس این دلیل یک دلیل عقلی است، این دلیل دیگر به آیه و روایت و فقه و اینها مربوط نمی‌شود، یعنی هیچ عاقلی نقض غرض خودش را نمی‌کند، فکیف بالأعقل العقلاء که اصلاً این عبارت را راجع به شارع گفتن شاید درست نباشد، راجع به آنکه خالق عقل است می‌آید نقض غرض خود را می‌کند؟ پس به برهان نقض غرض بگویم. حالا اینکه چطور نقض غرض لازم می‌آید بیاناتی دارد که این را می‌گذاریم برای فردا که حقیقتش را بتوانیم ادا کنیم.

و قد يقال ان شاء الله برای فردا.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.